



نامه‌ی فلوبر به تورگنیف



در پنجاهمین و ششمین شماره‌ی بررسی کتاب که چندی پیش در آمریکا منتشر شد، آقای مجید روشنگر نامه‌ای از گوستاو فلوبر ترجمه کرده و به چاپ رسانده. فلوبر این نامه را در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم خطاب به ایوان تورگنیف نوشته و با وجود آن که صد و چهل سال از نگارش این نامه می‌گذرد، اما داوری فلوبر نسبت به زمانه‌اش در این نامه معاصر زمانه‌ی ماست. فلوبر می‌نویسد:

«بورژوازی آنچنان لجام‌گسیخته شده است که انگیزه‌ی دفاع از خودش را از دست داده است؛ و هر آنچه جانشین آن شود بدتر خواهد بود. [...] احساس می‌کنم که وحشیان اصلاح‌ناپذیر دارند از اعماق زمین سربرمی‌آورند. امیدوارم قبل از آنکه همه چیز نابود شود، من مرده باشم. [...] هرگز تنفر نسبت به همه چیز خوب و عالی تا به این اندازه تظاهر نداشته است - تحقیر زیبایی و تنفر از ادبیات.»

می‌دانیم که فلوبر روحیه‌ی سودایی داشت و به رغم آمد و شدش به پاریس و معاشرت با بورژواها یک شورشی بود. پس از انتشار مادام بوواری که شاهکار او به شمار می‌آید، او را به جرم توهین به مذهب و عرف محاکمه کردند، اما تبرئه شد و این محاکمه موجب شد که «مادام بوواری» با شمارگان زیاد در فرانسه به فروش رسد و در زمان انتشارش خوانده شود. فلوبر به مادرش وابسته بود و با او در خانه‌ای در کروسا، روان، در صد و چهل کیلومتری پاریس دور از مردم زندگی می‌کرد. اما هر چندگاه به پاریس می‌آمد و در ضیافت‌ها شرکت می‌کرد. در پاریس معشوقه‌ای داشت به نام لوئیز کوله که ده سال از او بزرگتر بود و زناشویی آنان بیش از آن که یک زناشویی واقعی باشد، نوعی رابطه‌ی عاشقانه‌ی کتبی بود. از این رو نامه‌های فراوانی از فلوبر به کوله باقی مانده است. یکی از مهمترین اختصاصات نامه‌نگاری این است که انسان می‌تواند از راه دور با دیگری یک رابطه‌ی نزدیک برقرار کند. نامه‌های فلوبر به کوله نمونه‌ی خوبی از روحیه‌ی مردی است که با مادرش یک پیوند تنگاتنگ دارد، اما در همان حال به رابطه‌ی عاطفی به یک زن دیگر هم نیاز دارد و به این دلیل که نمی‌تواند نزدیکی به یک زن دیگر را تحمل کند، از طریق نامه‌نگاری با او ارتباطی نزدیک برقرار می‌کند. فلوبر

در رمانی به نام «نوامبر» که از آثار درجه‌ی دوم او به شمار می‌آید رابطه‌اش با زن را افشاء می‌کند. می‌نویسد:
«عشق به زنی که انسان او را تصاحب کرده است، ظالمانه‌تر و بدتر از هر چیزی است که انسان می‌تواند فکرش را بکند. پس از چنین عشقی انسان به کابوس‌های وحشتناک و همچنین به احساس گناه مبتلا می‌شود.»

و در جایی دیگر از همین اثر می‌نویسد:

«من انکار می‌کنم که زنان می‌توانند احساسات یک مرد را درک کنند. آنها هر حرفی را به خودشان می‌گیرند. به راستی که زنان ظالم‌ترین موجودات هستند.»

و با وجود آن که زنان به نظر او ظالمانه‌ترین موجودات هستند، در همین کتاب، جا به جا شیفتگی خود را به گیسوی بانوان به این شکل بیان می‌کند:

«گیسوان زنان چه بوی خوشی می‌دهد و دست آنان چقدر نرم است و چه چشمان شهبالی دارند.»
«گیسوان زنان در عصر حجر زیباترین پوشش آنان بوده است، آن زمان، گیسوان زنان به پاشنه‌ی پاشان می‌رسید و بازوان‌شان را کاملاً می‌پوشاند.»
«رد و بدل تار مو از بازی‌های زیبای عاشقانه است.»

اهمیت فلور در این است که برای نخستین بار در ادبیات اروپا زندگی اشخاص عادی را موضوع رمان‌هایش قرار داد و به یک معنا از ادبیات داستانی قهرمان‌زدایی کرد. شیوه‌ی زندگی او، رویکرد واقع‌گرایانه و بی‌پیرایه‌اش به زندگی مردم عادی، آن هم در زمانه‌ای که حتی بالزاک و استاندل از شخصیت‌های داستان‌های‌شان قهرمانانی تمام‌معنا می‌ساختند از روحیه‌ی شورشی او نشان دارد. این روحیه‌ی شورشی و بی‌زاری از زمانه‌اش در نامه به تورگنیف به خوبی پیداست.

آقای روشنگر هر چند گاه چنین نامه‌هایی را در بررسی کتاب منتشر می‌کند. گمانم بعد از هجده سال که از انتشار بررسی کتاب می‌گذرد، وقتش رسیده است که مجموعه‌ی این نامه‌ها را در کتابی به چاپ رساند. شاید این کتاب منتشر شده باشد و من از آن بی‌خبرم.